روایتی از خلبان شهید محمدحسین دامغانی
از اولین شهدای ارتش در دفاع مقدس

از تحصیل در تگزاس تا شهادت در مهرآباد

صغری خیل فرهنگ

روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رأس ساعت ۱۲ به وقت بغداد، مرکز فرماندهی جنگ در عراق دستور پرواز ۱۴۲ بمب‌افکن و جنگنده را برای حمله هوایی به فرودگاه‌های ایران صادر کرد. ۲۰ دقیقه بعد، عدنان خیرالله وزیر دفاع عراق در گزارشی این موضوع را به اطلاع صدام حسین رساند و به این ترتیب جنگ بین عراق و ایران آغاز شد. نیروی هوایی عراق بعدازظهر همان روز به پایگاه‌های نیروی هوایی ایران حمله کرد. حملات هوایی عراق اینچنین شکل گرفت و در روز اول جنگ، فرودگاه مهرآباد و چند فرودگاه دیگر کشور، هدف بمباران چند میگ ۲۳ عراق قرار گرفته و چندین هواپیما منهدم شدند. به این ترتیب اولین شهدای جنگ تحمیلی در فرودگاه‌ها به خون نشستند. شهید خلبان محمدحسین دامغانی تکنسین پرواز و از اولین شهدای خلبان جنگ تحمیلی است که در بمباران فرودگاه مهرآباد به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با محمدعلی دامغانی برادر شهید را که خود از رزمندگان دوران دفاع مقدس است، پیش رو دارید.

برادرتان متولد چه سالی بود؟ زندگی شهید چه فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته بود؟

محمدحسین چهارمین فرزند خانواده بود که در ۴ آبان ۱۳۳۰ در شهرستان شاهرود متولد شد. پدرمان کشاورز بود. خانواده مذهبی داشتیم. بابا معتقد بود که مملکت اسلامی، طبعاً نیاز به یک حکومت اسلامی دارد. از این رو از موافقین سرسخت انقلاب بود. زندگی برادرم حسین را می‌توانیم به سه دوران تقسیم کنیم؛ یکی دوران کودکی ایشان است که با خاطرات کودکی و با همان حال و هوای کودکانه طی شد تا به دوران تحصیل رسید. حسین تا کلاس ششم ابتدایی درس خواند و از آنجایی که آن زمان اوضاع اقتصادی چندان خوب نبود و شرایط سختی را می‌گذراندیم، بچه‌ها هم مجبور بودند به‌رغم تحصیل، کار کنند تا به امرار معاش کمکی کرده باشند. آن زمان بچه‌ها سعی می‌کردند که هزینه روی دست پدر و مادر نگذارند. حسین هم برای کمک به امرار معاش خانواده سر کار رفت. در شاهرود کارخانه‌ای در زمینه پرورش محصولات باغی وجود داشت. حسین در آن کارخانه کار می‌کرد. دوره دوم زندگی حسین مربوط به دوران تحصیل ایشان و سومین بخش از زندگی ایشان را باید به شهادتشان اختصاص داد.

چطور شد که وارد نیروی هوایی شد؟

چون برادرم با علاقه زیادی درسش را می‌خواند، پدرم به او پیشنهاد داد تا وارد نیروی هوایی شود و به کشورش خدمت کند. حسین قد بلندی داشت، حدود ۱۹۰ سانت بود. خوش‌هیکل و خوش‌اندام بود. با علاقه‌ای که داشت رفت و در نیروی هوایی ثبت‌نام کرد. بعد به تهران رفت و به استخدام نیروی هوایی در آمد. زمانی که دیپلمش را گرفت، استواریکم نیروی هوایی ارتش بود. چون در درس زبان رتبه اول را به دست آورده بود، او را برای ادامه تحصیل و گذراندن دوره‌های تخصصی در امریکا انتخاب کردند و محمدحسین به عنوان مهندس پرواز به امریکا اعزام شد.

چه سالی به امریکا رفت؟

سال ۵۴ بود که حسین به امریکا رفت. در تگزاس اقامت داشت. از آنجا با ما در ارتباط بود، هر هفته نامه می‌نوشت و از کار و زندگی‌اش در تگزاس امریکا برایمان تعریف می‌کرد. من نامه‌هایش را برای مادر می‌خواندم. حسین در نامه همه چیز را با جزئیات می‌نوشت. دوست داشت خانواده را در جریان همه کارهایش قرار دهد. هروقت می‌خواست به ایران بیاید همیشه برای همه سوغاتی می‌آورد. خوب یادم است، اولین درخواستی که از برادرم داشتم این بود که به او گفتم: «موقع برگشتن برای من یک دوربین عکاسی بیاور.» علاقه زیادی به ثبت لحظه‌ها و عکاسی داشتم. ایشان هم یک دوربین یاشیکا برای من آورد. من برای اینکه فیلم‌های دوربین را چاپ کنم مجدد آنها را به امریکا می‌فرستادم. حسین به زبان انگلیسی هم برایمان نامه می‌نوشت. من هم چون زبان انگلیسی‌ام خوب بود آنها را برای خانواده ترجمه می‌کردم. تگزاس یک پایگاه نظامی داشت که خلبان‌های ایرانی دوران خلبانی آموزشی تخصصی‌شان را در آنجا می‌گذراندند. با برهم خوردن روابط ایران و امریکا برادرم حسین که دیگر تکنسین پرواز شده بود به همراه دوستانش به ایران بازگشتند. آخرین باری که از امریکا برگشت همراه یکی از دوستانش بود. خانواده ایشان برای خوشامدگویی به فرودگاه آمده بودند و حسین هم خواهر دوستش را در فرود گاه دید و کمی بعد ایشان را به عنوان همسر آینده انتخاب کرد.

برادرتان از اولین شهدای دفاع مقدس است؛ سابقه جهاد پیش از جنگ تحمیلی را داشت؟

بله داشت. بعد از اینکه حسین به ایران آمد در پایگاه یکم شکاری مشغول خدمت شد و در جنگ‌های داخلی با ضدانقلاب شرکت داشت. برای رساندن مهمات و آذوقه به رزمنده‌ها فعالیت می‌کرد. یک بار هواپیمایش در حین رساندن مهمات و آذوقه بالای شهر سنندج توسط دموکرات‌ها مورد اصابت قرار گرفت که اگر خونسردی و مهارت حسین نبود، چه بسا ضایعه‌ای به بار می‌آمد. اما شهید با توکل بر خدا هواپیما را در کمال آرامش روی باند فرودگاه سنندج نشاند.

از نحوه شهادت ایشان برایمان بگویید. چطور به شهادت رسید؟

با آغاز رسمی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، صدام در اولین حمله هواپیماهایش را از عراق به پرواز در آورد و تمام فرودگاه‌های ایران را بمباران کردند. از جمله فرودگاه سنندج که من آن موقع آنجا بودم. آن روز و قبل از آغاز حمله هوایی بعثی‌ها، حسین لباس‌هایش را از داخل ماشین برمی‌دارد و می‌برد به خانه و همان‌جا لباس‌های رزمش را به تن می‌کند. بعد با ماشینش به سمت پایگاه یکم شکاری حرکت می‌کند. قبل از آشیانه، قهوه‌خانه‌ای زیر درختان سرسبز قرار داشت که معمولاً بچه‌های پرواز قبل از رفتن به آشیانه و آغاز پرواز آنجا دور هم جمع می‌شدند و کمی با هم اختلاط می‌کردند. دوستانش می‌گفتند خیلی به حسین اصرار کردیم که بیا و در کنار ما استراحت کن و چای بخور و بعد برو. اما حسین گفته بود باید بروم سمت آشیانه. ۳۱ شهریورماه سال ۱۳۵۹، حسین وارد پارکینگ فرودگاه مهرآباد می‌شود و بعد مستقیم به سراغ هواپیمایش که پشت ساختمان ستاد پارک بود، می‌رود. تا وارد هواپیمایش می‌شود به یکباره صدای انفجار شنیده می‌شود. آن لحظه حسین در حال کنترل هواپیما بود وقتی احتمال انفجار هواپیما را می‌دهد از در هواپیما بیرون می‌پرد. همین لحظه راکت دوم هم به زیر هواپیما برخورد می‌کند و ترکش‌هایش به بدن و پاهای حسین اصابت می‌کند. به‌شدت مجروح می‌شود و دوستانش او را به بیمارستان منتقل می‌کنند. با آغاز حملات هوایی دشمن به فرودگاه‌های کشور مردم نگران و مضطرب به جاده و خیابان‌ها می‌ریزند و تعدادی هم زخمی و شهید می‌شوند. دوستان حسین که می‌خواستند ایشان را به بیمارستان برسانند در راهبندانی که با حضور مردم ایجاد شده بود گیر می‌افتند. دوستانش که می‌بینند دیگر نمی‌توانند ماشین را حرکت بدهند، خودرو را بلند کرده و به باند مخالف منتقل می‌کنند و مجدد به سمت فرودگاه برمی‌گردند. بچه‌ها همه تلاششان را انجام می‌دهند و این بار به سمت بیمارستان نیروی هوایی می‌روند، اما حسین در اثر خونریزی شدید، شهید می‌شود و به عنوان یکی از اولین شهدای ارتشی نامش در لیست شهدای آن روز ثبت می‌شود. چند ماه بعد از شهادت برادرم فرزندش به دنیا می‌آید. امروز دختر ایشان مهتاب دامغانی دکتر داروساز است.

گفتید که آن روز سنندج بودید؟ چطور متوجه شهادت برادرتان شدید؟

ساعت ۲ و ۱۵ دقیقه ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بود. من سنندج بودم. صبح روز بعد یک تلگراف برایم آمد. تلگراف را نگاه کردم. همسر محمدحسین تلگراف را امضا کرده و نوشته بود هرچه سریع‌تر بیایید تهران. اتفاقی افتاده و لازم است که شما تهران باشید. امضای همسر شهید را که پای تلگراف دیدم و آدرس منزل برادرم را نگاه کردم، کمی مشکوک شدم که نکند اتفاقی برای برادرم افتاده باشد. از آنجایی که از سر کار آمده و خسته شده بودم با ماشین خودم نرفتم و شبانه با اتوبوس به سمت تهران راه افتادم. در مسیر با خودم فکر می‌کردم که چرا امضای خود حسین زیر تلگراف نبود. همه اینها نگرانم می‌کرد. بعد از رسیدن به تهران، وقتی وارد خیابان اصلی شدم که خانه محمدحسین آنجا بود، اعلامیه‌هایی را دیدم که تصویر حسین روی آنها بود. اعلامیه‌ها روی دیوار و در خانه‌ها نصب شده بود. تصویر برادرم را روی دیوار چاپ کرده و پایین آن نوشته بودند شهید محمدحسین دامغانی. من با دیدن آن صحنه‌ها ماتم برده بود. نمی‌دانستم باید چه کنم و چه عکس‌العملی نشان بدهم. برادرم شهید شده بود. محمدحسین روز ۲۹ شهریور از خانواده خداحافظی کرده و عازم تهران شده بود. دو روز بعد ۳۱ شهریور ۵۹ در میعادگاهش فرودگاه مهرآباد بر اثر بمباران هوایی بعثی‌ها در حالی شهید شده بود که در انتظار دیدن مهتاب تازه به دنیا آمده‌اش دنیا را وداع گفت. مراسم برادرم در تهران برگزار شد. ابتدا بر سر اینکه مزارش در کجا باشد اختلاف نظر وجود داشت. طبق وصیت خودش باید در بهشت زهرا(س) دفن می‌شد. همسرش می‌گفت: حسین خودش از ما خواست تا او را در بهشت زهرا به خاک بسپاریم. گفته بود اینجا سرسبز و زیبا است. اما والدینمان به خاطر دوری راه پیکر شهید را به شاهرود منتقل کردند. مادرم می‌گفت: اگر جنازه حسینم در بهشت زهرا دفن شود، ما نمی‌توانیم هر روز برای زیارت شهیدمان به سر مزارش بیاییم. اگر در شاهرود دفن شود خیلی به ما نزدیک می‌شود. از این رو شهید حسین دامغانی که در اولین روز رسمی جنگ تحمیلی یعنی در ۳۱ شهریور ماه سال ۵۹ در پایگاه شکاری یکم به شهادت رسیده بود در گلزار شهدای شاهرود به خاک سپرده شد.

به نظر شما چه شاخصه‌های اخلاقی در وجود برادرتان ایشان را به عاقبت‌به‌خیری شهادت رساند؟

آن خصیصه‌ای که او را از همه فرزندان خانواده متمایز می‌کرد تواضع ایشان بود که خیلی در برابر به‌خصوص پدر و مادر متواضع و خونسرد بود. مهربانی و عطوفتی که نسبت به والدین داشت باعث شده بود که نورچشمی مامان و بابایم باشد. از دیگر شاخصه‌های اخلاقی حسین، خواندن نماز اول وقتش بود. به پدرمان می‌گفت نمازتان را باید شما سر موقع بخوانید. حالا مهمان به خانه بیاید یا مهمانی برویم. به ما سفارش می‌کرد که نمازهایمان را به‌موقع بخوانیم. تنها کسی که به پدر در نماز اول وقت اقتدا می‌کرد و به نماز می‌ایستاد حسین بود. حتی در نمازهای جمعه شرکت می‌کرد و خانواده به‌ویژه خواهرم را به این حضور سفارش می‌کرد. حسین بسیار دلسوز بود. احترام زیادی برای پدر و مادر قائل بود، زمانی که کار می‌کرد حقوقش را به پدر و مادرمان تحویل می‌داد. چه حقوقی که در دوران کودکی دریافت می‌کرد و می‌خواست کمک خرج خانواده‌اش باشد، چه حقوقی که در روزهای حضور و گذراندن دوران آموزشی‌اش در تگزاس می‌گرفت و چه بعد از ورودش به ایران و خدمتش در پایگاه شکاری، آن را به پدرمان می‌داد.

> سال ۵۴ بود که حسین به امریکا رفت. در تگزاس اقامت داشت. از آنجا با ما در ارتباط بود، هر هفته نامه می‌نوشت و از کار و زندگی‌اش در تگزاس امریکا برایمان تعریف می‌کرد. من نامه‌هایش را برای مادر می‌خواندم. حسین در نامه همه چیز را با جزئیات می‌نوشت. دوست داشت خانواده را در جریان همه کارهایش قرار دهد. هروقت می‌خواست به ایران بیاید همیشه برای همه سوغاتی می‌آورد

یادکرد

شهید بروجردی، نمادی از عطوفت و مهربانی رزمندگان دفاع مقدس

فرماندهی بر دل‌ها تخصصش بود

احمد محمدتبریزی

با مو و محاسنی حنایی‌رنگ به همراه یک لبخند همیشگی به نمادی از عطوفت و مهربانی رزمندگان تبدیل شده بود. به او لقب مسیح کردستان داده بودند. کسی که در همان نخستین ماه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی راهی کردستان شد تا با فعالیت‌های ضدانقلاب مبارزه کند. آنچه بیش از هرچیز محمد بروجردی را نزد مردم کردستان محبوب کرد، تاکتیک و روش‌های نظامی‌اش نبود بلکه روش او در برخورد با مردم بود. شهید بروجردی دل‌های مردم کردستان را تسخیر کرد و در کنارشان به مبارزه با ضدانقلاب پرداخت.

شهید بروجردی فرماندهی سپاه غرب را برعهده داشت و به دنبال برقراری امنیت در کردستان بود. محمد در تمام عملیات‌ها، به مردم فکر می‌کرد و به منافع آنها می‌اندیشید. هرجا ذره‌ای منافع مردم به خطر می‌افتاد، نقشه‌ای را عوض می‌کرد و طرح را طوری می‌ریخت که به مردم ضرری نرسد. همه سفارشش به نیروها این بود که با مردم کردستان رودررو نشوید و آنها را از خود بدانید. آنها را دوست بدارید و بدانید که برای خدمت به اینها به منطقه آمده‌اید. مردم چنان با او صمیمی بودند که هر مشکلی برایشان پیش می‌آمد، به سراغ او می‌رفتند و از او کمک می‌خواستند. حتی پدر و مادر کسانی که در صف ضدانقلاب بودند و با محمد می‌جنگیدند، از او می‌خواستند که بچه‌هایشان را نجات دهد و کمکشان کند. بنا به گفته همرزمانش همانطور که لبخند بر لب داشت در همان حال و در مواجهه با دشمن خروشان بود. بی‌وقفه برای پیشبرد انقلاب کار می‌کرد و کمتر نیروهایش او را در حال استراحت می‌دیدند. با وجود تمام تلاشش برای پیشبرد اهداف انقلاب، با دشمنان با حالتی بد و زشت رفتار نمی‌کرد.

> شهید بروجردی معتقد بود که نباید دنبال این باشیم که کجا هستیم، بلکه باید دنبال این باشیم که چه کار می‌توانیم بکنیم. این شهید بزرگوار در تربیت نیرو نیز بسیار توانا و ماهر بود. آدم‌شناسی و نخبه‌پروری یکی از ویژگی‌های شهید بروجردی در مقام فرمانده بود

محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه در خاطره‌ای تعریف می‌کند که شهید بروجردی در مریوان، شب‌ها از خوابش می‌زد و به صحبت با ضدانقلاب‌هایی که دستگیر شده بودند، می‌پرداخت. وقتی دلیل این کارش را می‌پرسیدند در پاسخ می‌گفت که می‌خواهم قانعشان کنم که اشتباه کرده‌اند. یکی از دلایلی که به ایشان مسیح کردستان می‌گویند همین رفتار خوش و مهربانی‌هایشان حتی در حق ضدانقلاب هم بود. همین رفتارش موجب شده بود تا برخی از ضدانقلاب با این فرمانده مخلص دوست شوند و برای حل مشکلشان چاره‌جویی کنند.

شهید محمدابراهیم همت در خاطراتش توضیح می‌دهد: «تا آنجا که من با حاج‌محمد بودم نماز شب و دعای کمیلش ترک نمی‌شد. ایشان بعد از اینکه مطمئن می‌شد همه برادران خوابیده‌اند از خواب بلند شده و شروع به خواندن مناجات می‌کرد. این اواخر که شنیده بود وقت مناسب دعای کمیل نیمه‌شب است دیگر دعای کمیل را در اوقات عادی اول شب نمی‌خواند و در نیمه‌های شب بلند می‌شد و شروع به خواندن می‌کرد حتی در یک امر تا حصول نتیجه چندبار به طور مداوم دعای توسل می‌خواند. دلبستگی خاصی به دعای فتح و گشایش داشت. شاید در هر عملیات چندین بار این دعا را می‌خواند و به دیگر برادران نیز سفارش می‌کرد.» سرتیپ شهید آبشناسان که خود در چندین نبرد دوشادوش شهید جنگیده بود، درباره روحیه معنوی او در میادین رزم گفته بود: «در عملیات، دائم زیر لب با خودش زمزمه می‌کرد و نام خدا را بر زبان می‌آورد. چه در موقع سختی‌ها و چه در حین پیروزی، زبانش جز به شکر به درگاه خداوند نچرخید. واقعاً ایشان مظهر توکل بودند.»

اخلاص شهید بروجردی او را میان نیروها محبوب و زبانزد کرده بود. به‌قدری خاکی و متواضع بود که گاهی در منطقه، برخی از نیروها متوجه نمی‌شدند که با فرمانده‌شان رودررو شده‌اند. شهید بروجردی معتقد بود که نباید دنبال این باشیم که کجا هستیم، بلکه باید دنبال این باشیم که چه کار می‌توانیم بکنیم. این شهید بزرگوار در تربیت نیرو نیز بسیار توانا و ماهر بود. آدم‌شناسی و نخبه‌پروری یکی از ویژگی‌های شهید بروجردی در مقام فرمانده بود. ایشان افراد مستعد فرماندهی را از میان نیروهایش کشف می‌کرد و به آنها میدان می‌داد. شهید کاوه، شهید ناصر کاظمی و سرلشکر ایزدی از جمله افرادی بودند که شهید بروجردی آنها را کشف کرد و به آنها میدان داد.

در خرداد سال ۱۳۶۲ شهید بروجردی به قصد انتخاب محلی مناسب برای استقرار «تیپ ویژه شهدا» شهرستان مهاباد را ترک کرد. به روایت یکی از همسفران شهید، ایشان در حالی که صحبت می‌کرد و می‌گفت این دنیا ارزشی ندارد و ما باید همه چیزمان را در راه خدمت به مکتبمان بدهیم، همان‌طور که امام حسین(ع) و اصحاب ایشان با تمام سختی‌ها مبارزه کردند، ما هم مکلف به صبر و مبارزه‌ایم، حین عبور از سه راهی مهاباد-نقده خودرویشان به مین برخورد می‌کند و به شهادت می‌رسد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۰۴

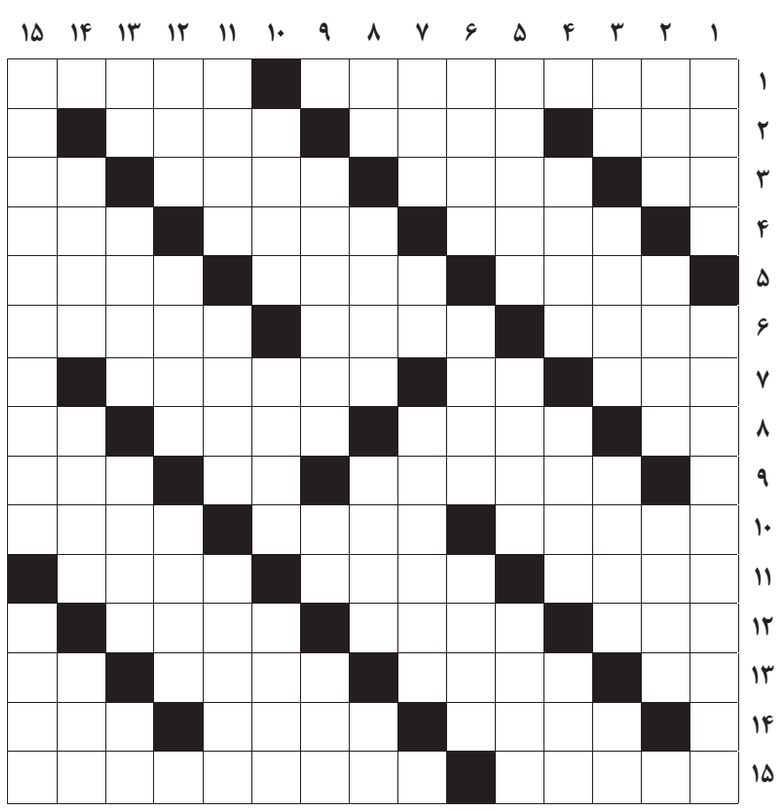

از راست به چپ

■ ۱- قسمت پسین از روزگار که دنیا به آخر می‌رسد- از شهرهای شرقی استان هرمزگان ■ ۲- خوب و زیبا- مکمل صورت در ریاضیات- زرتشتی ■ ۳- میوه خوب- مهاجم کلمبیایی رئال مادرید- از ظروف آزمایشگاهی- اسم آذری ■ ۴- قطعهٔ نازک و دراز فلزی یا چوبی- ضمان و کفالت- بوته اولیه برنج ■ ۵- در بازار بورس خرید و فروش می شود- ترشی بادنجان- سوگ و عزا ■ ۶- پهلوان افسانه‌ای آذری‌ها- فلزات گرانبها- ارگ علیشاه از ابنیه تاریخی این شهر است ■ ۷- طریق و روش- عدد یک رقمی- تیمی معتبر در فوتبال ایتالیا ■ ۸- قورباغه درختی- نام قدیم تایلند- از فروع دین- حرف فقدان ■ ۹- واحد شمارش یک خانواده مستقل- مروارید- چشم ■ ۱۰- صدای حرف زدن آهسته- گرویی- نمایش و نوشته خنده‌دار ■ ۱۱- یار همایون- از کلمات سوالی- اسلوب و روش سخن ■ ۱۲- سده- رنگارنگ- درخت جوان نورسته ■ ۱۳- برگ تاک- از توابع استان فارس- واحد مایعات- زنده ■ ۱۴- بالای کوه- پایه‌گذار حساب آنالیز- ستون عرشه کشتی ■ ۱۵- بخشی از سیستم گوارش نشخوارکنندگان- تعریف از کالا برای فروختن آن

از بالا به پایین

■ ۱- میوه‌ای از هند و پاکستان- زمانی ورودی شهر حافظ و سعدی بود ■ ۲- پاروی قایقرانی- ماهی فروش- از درختان جنگل های شمال ■ ۳- پایتخت ایتالیا- بازیگر؛ عامل - پاییز- پسوند شباهت ■ ۴- گمان و پندار- نژاد عرب- مچ‌پیچ ■ ۵- پر و لبریز- مخزن اسرار- پدیدار ■ ۶- مضراب- گوشه‌ای که در آخر افشاری نواخته می‌شود- پرنده سیاهرنگ دزد ■ ۷- الفبای تلگراف- طایفه کریم‌خان- لقب ضحاک ■ ۸- برجستگی لاستیک- زن و فرزند- شرط‌بندی- از نت‌های موسیقی ■ ۹- جنبش ناشی از وزش باد- رطوبت- از نشانه‌های بیماری موسیقی ■ ۱۰- میت- گدایی- پدر شعر نو ■ ۱۱- نشریه ادواری غیر روزانه و صحافی‌شده- لقب پادشاهان روس- از آلات موسیقی ■ ۱۲- ذره باردار- اتاق خواب- تنبلی و کاهلی ■ ۱۳- پوزه- زدنی نارفیق- کارگزاران و عاملین حکومت- از آن وارد می‌شویم ■ ۱۴- صلح- پیاده شطرنج- دادنامه قضایی ■ ۱۵- جزو خاکی آجیل- نقدش بهتر از حلوای نسیه است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۴		۶					
			۹					۶
						۳		
		۳		۲		۹		
	۲	۶		۵				
				۱		۵	۳	
	۹				۷			
۵		۲						
					۴		۲	۹

جدول کلمات متقاطع
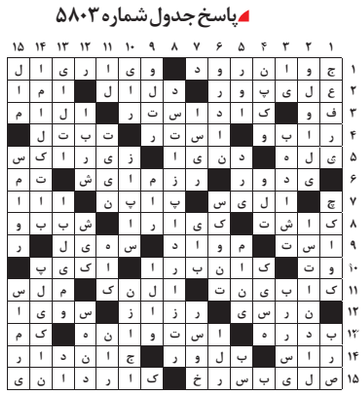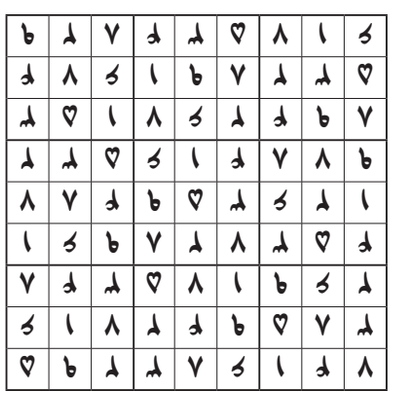
پاسخ جدول شماره ۵۸۰۳